

نقدی بر نقدِ "دزدی‌های رحمان بابا از حافظ شیراز"

نویسنده: دوکتور زمان ستانیزی

بر حضيض طالع اهل سخن باید گریست

خامه‌ها را یک قلم سر در سیاهی داده‌اند

"حضرت ابوالمعانی بیدل"

مقدمه: در فضای مکدر تعصبات نژادی/زبانی کشور ذهنیت‌هایی ایجاد شده که پشتون‌بودن را جرم می‌بندارند، به پشتو سخن گفتن را گناه می‌نامند و حالا سنگ سیاه دیگری بر فرق این تعصب‌زدایی می‌کوبند که شعر به پشتو سرودن را دزدی قلمداد می‌کنند.



شماری از اشخاص افراطی، عمر گرانبهای خود را عطف بی‌اعتبار ساختن آثار ادبی نظم و نثر زبان پشتو کرده بر شعراء ادباء دانشمندان و مورخان پشتوزبان می‌تازند تا زبان و فرهنگ و ادب پشتو و پشتون‌ها را توهین کرده باشند. بدون آنکه متوجه شوند که همین شیوه کار آن‌ها نشانه بی‌فرهنگ بودن ایشان است؛ زیرا بهره، ثمره و حاصل مثبتی از آن نصیب هیچ کس نمی‌شود. هیچ قومی بی‌فرهنگ نیست و بی‌فرهنگ جلوه‌دادن یک گروه، به فرهنگ گروه دیگر نمی‌افزاید.

علاوتاً این پشتوستیزان آثار ادبیات فارسی دری را میراث قومی/نژادی خود دانسته بدون آنکه بدانند که شعر و ادب زبان فارسی دری هرگز مربوط به یک قوم، یک نژاد، یک کشور و یا یک ملت

نبود، بل مربوط به یک تمدن گسترده اسلامی منطقه آسیای جنوب غربی است که در قلمرو تاریخی آن فارسی دری زبان ادب و عربی زبان علم پنداشته شده، همگان شعر و ادب را به فارسی دری و طب و حکمت، ریاضی، جغرافیا و تاریخ را به عربی می‌نوشتند. مثلاً بیدل ترک‌نژاد به فارسی شعر سرود و ابن‌سینای اریایی‌نژاد قانون طب را به عربی نوشت. ذهنیت تعصبت‌اندوده امروزی را بر واقعیت‌های تاریخ تحمیل کردن جهالت بیش نیست.

نقد سیاه‌سنگ

آقای صبورالله سیاه‌سنگ کوششی به‌خرج داده و تحت عنوان «دزدی‌های رحمان‌بابا از حافظ شیراز» نوشته‌ای در قید قلم آورده‌اند که افراد بی‌شماری دیدگاه او را آغشته با تعصب دانسته و نوشته او را کج‌قلمی در خدمت تفوق‌گرایی زبانی پنداشته‌اند.

من با شخص و شخصیت آقای سیاه‌سنگ آشنایی ندارم جز این که او لقب بابای رحمن‌بابا، شخصیتی که بیش از سی‌میلیون مردم او را پدر می‌خوانند در کنایه تمسخر کرده و بدون اعتنا و پابندی به اصول علوم بدیع و عروض او را دزد شمرده که در تعبیر گسترده استنباط اتهام این دزدی در تحقیر و توهین از رحمن‌بابا به شیفتگان کلام او که روی هم‌رفته پشتون‌ها هستند نیز محول می‌گردد. آن که به کرامت دیگران حرمت نمی‌گذارد در واقع خود را احترام نمی‌کند.

من به‌حیث یک نویسنده که گاهی خامه‌اش سر بر سجاده سپید نهاده صفحه‌ایام را با رنگ معانی اندیشه و خیال می‌آمیزد برداشت و پنداشتم را با خوانندگان در میان می‌گذارم به امید آنکه درایت نصیب همه ما گردد تا از فصل فاصله گیریم و به وصل توصل یابیم. این تقابل اندیشه صرف در رابطه با استعمال کلمه «دزدی» معیار نقد و ادب را در «نقد ادبی» آقای سیاه‌سنگ مورد بررسی و سوال قرار می‌دهد.

آقای سیاه‌سنگ سه بخش «نقد» خویش را به اصطلاحات انگلیسی نام‌گذاری می‌کنند و از تصادف نافرجام هر سه اصطلاح را نادرست به کار برده‌اند.

(۱) سرقت آشکار در روز روشن یا daylight robbery

(۲) دزدیدن اندیشه یا plagiarism در پوشش تظاهر اندر تغافل

(۳) قاجاق تکنیک یا shadowing برخی از سرودهای {احتمالاً سروده‌ها} بابا نشانه‌هایی از «رندی» هنر حافظ را در خود نهفته دارند.

همین نام‌گذاری بخش‌های سه‌گانه نقد او به زبان انگلیسی خود می‌رساند که اینجا یک دیدگاه و روش که معمول نوشته‌های تحقیقات علمی است بر فرهنگ ادب و شعر عروضی (که در غرب به سطح و سوئی آن جز اصطلاحی باقی نمانده) تحمیل شده است.

آقای سیاه‌سنگ برای توجیه بیشتر اتهام خود به زبان انگلیسی قلم‌فرسایی کرده آن را daylight robbery نامیده است. احیاناً کاربرد عبارت daylight robbery این مطلب را می‌رساند که سرقت در ساعات ماه‌های تابستانی که اوقات شب‌اروزی یک ساعت جلو تنظیم می‌شوند به‌وقوع پیوسته، ولی احتمالاً منظور آقای سیاه‌سنگ استعمال اصطلاح robbery in bright daylight بوده که معنی سرقت در روز روشن را افاده می‌کند. از نگاه دستوری اولی عبارت است و دومی اصطلاح و از هم کاربرد متفاوت دارند.

۲- اصطلاح plagiarism به معنای عدول از روش و روند مقبول اصول تحقیق است در نوشته‌های علمی که آن را می‌توان در رابطه با محتوا، متن و مقصود مطلوب نگارنده چنین تعریف و توضیح کرد:

الف: محتوا- در محتوای نوشته‌ها و رساله‌های علمی معمولاً plagiarism به تعاملی اطلاق می‌شود که شخص نظریه‌ها، مفکوره‌ها، اختراعات یا اکتشافات دیگران را از خود قلمداد کرده ادعای تصاحب آن را کند. این گونه دستبرد به حریم علمی دیگران جرم نابخشودنی پنداشته شده، اعتبار علمی، صداقت و راستکاری یک محقق را مورد سوال قرار می‌دهد.

ب: متن- در متون علمی به شمول نثرهای ادبی اصطلاح plagiarism به اقتباسات بدون ذکر مؤخذ اطلاق می‌شود که بعضاً عمدی و گاه گاهی هم در نتیجه سهل‌انگاری صورت می‌گیرد.

ج: نیت- در مواردی که چنین قصر و کوتاهی به اثر سهل‌انگاری یا oversight به میان می‌آید و مقصد و مطلب نویسنده عمداً دزدی علمی/ ادبی نباشد، این اشتباه یک سهو و سهل‌انگاری پنداشته می‌شود، نه جرم اخلاقی و طبعاً اصلاح می‌شود.

۳- کاربرد اصطلاح shadowing در این مورد طوری وانمود می‌کند که گویا رحمن بابا مرد بدون جرات اخلاقی و عارف فاقد شیوه رندی بود و اگر احیاناً به رندی تظاهر هم می‌کرد، آن را حتماً از حافظ آموخته است. معیار قضاوت این اتهام به نظر آقای سیاه‌سنگ همانا استفاده از تشبیهات و استعاره‌های همگون عرفانی است که شیوه خاص شعری متصوف است.

اگر صفاتی را که هواخواهان آقای سیاه‌سنگ او را بدان موصوف می‌دانند و او را شایسته آن می‌پندارند، که ممکن چنین هم باشد، باید این امر را پذیرفت که آقای سیاه‌سنگ با علم بدیع، فنون ادبی، کاربرد صور خیال، تزئینات شعری و اصول آرایش‌های سبک‌های شعری آشنایی دارند. سوال در اینجا است که چرا آقای سیاه‌سنگ نخواست شعر را بر مقیاس‌های علم بدیع و عروض وزن کند تا بر مبنا و مقیاس اصول تحقیق.

معیار و مقیاس رساله‌های تحقیقاتی (روی هم‌رفته مروج در غرب) را در مورد اشعار تصوفی عرفا (روی هم‌رفته تعامل شعر عروضی شرق) به کار بردن خود بدان ماند که مقدار و حجم آب را به تول و ترازو تعیین کرد تا به پیمانه و لیتر.

آقای سیاه‌سنگ حتماً می‌دانند که شعر علم نیست و در آن لزوماً نظریات و اندیشه‌های علمی مطرح نمی‌گردد. شعر هنر است. شعر بر وجوه الهام و خیال استوار است و در آن به تزئینات، فنون و آرایش‌های ادبی توجه می‌شود. در شعر غلو و اغراق نه تنها که جایز است، بل تشویق هم می‌شود. در شعر اقتباس و تقلید به مفهوم ستایش از شاعر دیگری مشهود است، نه به مفهوم دزدی.

در متون (مصرع) شعری خاصاً شعرعروضی احتمال تکرار و تسلسل ابیات هموزن، استعاره‌های معمول و کثیرالاستعمال، کلمات و اصطلاحات عرفانی همگون، استعمال ترکیب عبارات مروج چون خال و خط، شمع و پروانه و گل و بلبل برای ترسیم ذهنی تصاویر خیال‌برانگیز در قالب عبارات شاعرانه یک امر حتمی است.

آنچه این گرایش را بیشتر معمول و مقبول می‌سازد قواعد علم عروض است که بر حسب آن اوزان اشعار را باید تنها در محدوده ۱۹ بحر تنظیم کرد. از این سبب اشعار خاصه اشعار استقبالیه ناگزیر هموزن، هم‌قافیه و هم‌گون می‌آیند. با درک این تفاوت عمده می‌توان گفت که آنچه در قلمرو علمی و تحقیقی از نگاه محتوا، متن و قصد مطلب دزدی علمی قلمداد شده می‌تواند، در شعر عروضی مقبول، مرغوب و مطلوب پنداشته می‌شود که در واقع امر تمجید و استقبال از شاعران دیگر محسوب می‌شود. توجه و التفات به این ملحوظات و پیروی از آن در قدم اول تعریف و توضیح دو مطلب کلیدی «دزدی» و «نقد» آقای سیاه‌سنگ را رد می‌کند.

فشرده بخشی از روش‌های معمول صنایع شعری مربوط این بحث را صرف برای معلومات خوانندگانی که با علم عروض آشنایی کمتر دارند در میان می‌گذاریم تا در توضیحات این نقد بر نقد ممد واقع شوند:

- ۱- تضمین: آن است که شاعری بر حسب نیاز یا هنرنمایی، مصرع، یک یا چند بیت از شاعر دیگری را با ذکر نام وی در ضمن اشعار خود بیاورد.
- ۲- اعتذار: آنکه شاعر از عهده مدح ممدوح به طور شاید و باید برآمده نتواند یا در ستودن از ممدوح عذر بخواهد و آنگاه که موفق شود آن را حسن اعتذار می‌نامند.
- ۳- استقبال: آنکه اندیشه شاعر دیگر را ستوده پیوسته با اندیشه او شعری بسراید و معمولاً بیت اول شعر آن دیگری را در نقل قول می‌ستایند.
- ۴- تقریظ: عبارت است از ستودن سبک یا صور خیال شعر شاعر دیگری.
- ۵- تقلید: آنکه شیوه شعرسرای شاعر دیگری را بر فحوای وجیزه «تقلید بهترین تمجید است» در رقابت ستایش کنند.
- ۶- عاریت الهام: آن است که از شعر شاعری دیگری الهام بگیرد و در تمجید و تحسین با او هم‌نوایی کند.
- ۷- اقتفا: آنکه شاعری شعرش را هم‌قافیه شاعری دیگری بسراید.

پس شخصی که در رابطه با شعر و ادب صفات برازندگی نثارش می‌شود باید با صنایع شعری در کلیت یا اقلاً با اصطلاح استقبال در شعر بلدیت داشته باشد، ولی آقای سیاه‌سنگ که می‌بایست این استعداد ادبی را در نوشته خود منعکس می‌ساخت، در هیچ کدام از انتقاداتش به اصول علم بدیع اشاره نکرده، صرف با دیدن کوچک‌ترین شباهت کاربرد استعاره‌های معمول و کثیرالاستعمال رحمن‌بابا را به «دزدی» (ادبی) متهم کرده، اشعارش را عمداً طوری ترجمه کرده که از روی آن پیش‌فرض ناقص خود را به کرسی بنشانند.

با در نظر داشت این اصول می‌دانیم که حافظ شیرازی بیشتر از هر شاعر دیگر فارسی دری از شعرای دیگر استقبال کرده چنان که اولین بیت دیوان او «أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْسًا وَ نَاوِلْهَا» را هم به یزید ابن معاویه نسبت می‌دهند و هم به امیر خسرو دهلوی (و بنده هم از آن استقبال کرده‌ام):

امیر خسرو دهلوی:

شراب لعل باشد قوت جان‌ها قوت دلها

آلا یا ایُّهَا السَّاقِی اَدِر کَاساً و ناولِهَا

خواجه حافظ شیرازی:

آلا یا ایُّهَا السَّاقِی اَدِر کَاساً و ناولِهَا

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

زمان ستانیزی:

آلا یا ایُّهَا السَّاقِی اَدِر کَاساً و ناولِهَا

که جام جلوۀ رویت رباید رنگ باطلها

حافظ نه تنها بیشترین تعداد استقبالیه ها را سروده، بل در بیشتر آن ها خاصتاً از سعدی و خواجه مصرع یا ابیات آن ها را عیناً نقل قول کرده و در موارد دیگر اشعاری سروده که توأماً هم وزن و هم قافیۀ اشعار سعدی و خواجه هستند. به سراغ چند نمونه از استقبالیه های حافظ از سعدی شیرازی و خواجهی کرمانی می رویم:

۱- سعدی:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

یکی تمام بود مطلع بر اسرارم

حافظ:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

که آشنا سخن آشنا نگه دارد

۲- سعدی:

هفتاد زلت از نظر خلق در حجاب

بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنیم

حافظ:

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب

بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

۳- سعدی:

به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم

ز من بریدی و با هیچ کس نپیوستم

حافظ:

اگر چه خرمن عمرم غم تو داد به باد

به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم

۴- سعدی:

من از آن روز که دربند توام آزادم

پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

حافظ:

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

من از آن روز که دربند توام آزادم

۵- سعدی:

کجا خود شکر این نعمت گزارم

که زور مردم آزاری ندارم

حافظ:

من از بازوی خود دارم بسی شکر

که زور مردم آزاری ندارم

۶- سعدی:

سعدی تو کیستی که دم دوستی زنی

دعوی بندگی کن و اقرار چاکری

حافظ:

در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند

اقرار بندگی کن و اظهار چاکری

۷- سعدی:

سر از کمند تو سعدی به هیچ روی نتابد

اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی

حافظ:

خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آب است

اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی

و این هم چند نمونه از استقبالیه‌های حافظ از خواجوی کرمانی:

۱- خواجو:

خرقه رهن خانه خمار دارد پیر ما
ای همه رندان مرید پیر ساغر گیر ما
حافظ:

ما مریدان روی سوی قبله چون آریم چون
روی سوی خانه خمار دارد پیر ما
۲-خواجو:

تا دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته ایم
ای بسا عاقل که شد دیوانه زنجیر ما
حافظ:

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است
عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
۳-خواجو:

گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست
همچنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما
حافظ:

در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم
کاین چنین رفته ست در عهد ازل تقدیر ما
۴-خواجو:

تا ببینند مگر نور تجلی جمال
همچو موسی ارنی گوی به میقات آیند
حافظ:

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم
همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم
۵-خواجو:

گرم بهر سر موی هزار جان بودی
فدای جان و سرش کردمی به جان و سرش
حافظ:

بگفتمی که چه ارزد نسیم طره دوست

گرم به هر سر موی هزار جان بودی

۶- خواجه:

آیا صبا خبری کن مرا از آن که تو دانی

بدان زمین گذری کن در آن زمان که تو دانی

حافظ:

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی

گذر به کوی فلان کن در آن زمان که تو دانی

۷- خواجه:

خرم آن روز که از خطه کرمان بروم

دل و دین داده ز دست از پی جانان بروم

حافظ:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

۸- خواجه:

دل صنوبریم همچو بید می لرزد

ز بیم درد فراق تو ای صنوبر دل

حافظ:

دل صنوبریم همچو بید لرزان ست

ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست

در موارد بالا خاصاً در چند مثال از استقبالیه حافظ از خواجهی کرمانی می بینیم که همگونی این ابیات به تفاوت ۱۰/۹ است که به آسانی می توان آن ها را به زعم آقای سیاه سنگ «دزدی» نامید.

علاوئاً حافظ از سعدی در ۹۱ مورد، از خواجهی کرمانی در ۶۶ مورد، از سلمان ساوجی در ۶۳ مورد، از اوحدی در ۵۴ مورد، و ... چنان استقبال کرده اند که یک کلمه، اصطلاح، یا یک استعاره نی، بل ابیات کامل آن ها را با عبارات آن ها با کمترین تفاوت در اشعار خود گنجانیده. تنها در مورد همین چهار شاعر اقتباسات وی از ۲۷۴ مورد تجاوز می کند که به این ترتیب در بیشتر از ۵۵ درصد ۴۹۵ غزل حافظ، طبق معیار آقای سیاه سنگ، «سرقت در روز روشن» صورت گرفته است.

اگر استقبال و اقتباس را «دزدی» تعریف کنیم، اتهام آن را می‌توان بالای حافظ آسان‌تر به اثبات رساند تا بالای رحمن بابا. صرف دسترسی به آثاری که می‌تواند احتمال وقوع چنین «دستبرد» را بالا ببرد می‌تواند دلیل چنین مدعا شود.

حافظ از شعرای همشهری خود مثل سعدی و معاصر خودش خواجو که بیشتر عمرش را در شیراز گذراند استقبال بیشتر کرده. خواجو در زمان حیات حافظ شاعر شناخته شده بود که حافظ حتماً به اشعار او دسترسی داشت. استقبال حافظ از امیر خسرو دهلوی را هم می‌توان از همین دسترسی‌ها پنداشت؛ زیرا حافظ در جوانی نسخه‌نویس بود و گویند نسخه‌پی از دیوان امیر خسرو دهلوی که به قلم حافظ نوشته شده در کتابخانه‌ی در سمرقند موجود است. پس نه تنها این که حافظ به هر منبع که دسترسی داشت استقبال یا به‌زعم آقای سیاه‌سنگ دزدی کرده، بل این را هم می‌توان گفت که احتمالاً همین نسخه‌نویسی دیوان امیرخسرو باعث شده که شعر حافظ از موسیقایی خاص طرز هندی برخوردار باشد.

ولی آقای سیاه‌سنگ همه این‌ها را نادیده گرفته بر اتهام دزدی رحمن بابا اصرار می‌ورزند و به صراحت می‌نویسند که رحمن بابا «صداقت» را نمی‌شناخت و در مورد استقبال او از حافظ می‌افزیند: «توارد دو سه مصرع همگون گناه کبیره نیست. دو و سه کم‌اند، چهار و پنج تصادف را نیز می‌توان بخشید، ولی بیشتر از هشتاد مصرع حافظ را در بازار سیاه پشاور به نام خود بهتان بستن و گران فروختن هرچه شود، هنر نمی‌شود؛ زیرا امانت را خاک خیانت نمی‌کند، چه رسد به بابایی که خود را پارسای خاکسار می‌نامد».

آقای سیاه‌سنگ با همه این تظاهر به صداقت‌مآبی‌اش از صدها اقتباس حافظ از شعرای دیگر خود را کاملاً بی‌اطلاع نشان می‌دهد، ولی به استثنای کج‌ترجمه‌های آقای سیاه‌سنگ، چند مورد محدود استقبال رحمن بابا را «دزدی» قلمداد می‌کنند. این تناقض اعتبار علمی و صداقت آقای سیاه‌سنگ را شدیداً مورد سوال قرار می‌دهد.

اگر مجوزات اصول بدیع را نادیده بگیریم و به‌زعم آقای سیاه‌سنگ همگونی عبارات در مصرع را «دزدی» بنامیم کمتر شاعری پیدا خواهد شد که مرتکب چنین «جرم» نشده باشد. استقبال در شعر عروضی چنان وافر است که حتی شعرای دیگر هم از حافظ استقبال کرده‌اند؛ مثلاً ابن حسام خوسفی که در ۲۵ مورد از حافظ استقبال کرده، یا مثلاً استقبال مسلسل اوحدی، حافظ و اقبال لاهوری که اخیرالذکر در ستایش کابل سروده‌اند:

اوحدی:

مده به شاهد دنیا عنان دل، زنه‌ار!

که این عجزه عروس هزار داماد است

حافظ:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجز عروس هزار داماد است

اقبال:

هزار مرتبه کابل نکوتر از دهلی است

که آن عجزه عروس هزار داماد است

شعرايي که در همين بحر، با همين وزن و قافيه اشعار استقباليه سروده، عبارت‌اند از ظهير فاريابي، مولاناي رومي، سعدي شيرازي، اوحالددين انوري، عماد فقيه، ناصر بخارايي و کمال خجندی. پس حسب معيار و مقياس آقاي سياه‌سنگ همه اين‌ها را بايد دزد ناميد.

حالا برمي‌گرديم به «دزدی‌های رحمان‌بابا از حافظ شیراز». در رابطه بين اشعار مورد بحث حافظ و رحمن‌بابا جز کاربرد اصطلاحات کثيرالاستعمال شعري، استعاره‌های معمول عرفاني و عبارات آرايش‌های ادبي مروج، هيچ شباهتي وجود ندارد مگر آن‌که چنين شباهتي بر آن‌ها تحميل شود و آن هم بر منوال ذهني که اصطلاحات و مفاهيم مشترک و معمول در ادبيات عرفاني عربي، ترکي، پشتو، اردو، کردی، بلوچي و ديگر زبان‌های حيطه ثقافت ادبي جهان اسلام در منطقه را در انحصار يک شاعر يعني حافظ و منحصر به يک زبان يعني فارسي دري قلمداد کنيم.

نمونه‌هایی از ترجمه‌های آقاي سياه‌سنگ به سه بخش تقسيم شده. اول نمونه‌هایی که او آن را «سرقت آشکار در روز روشن» ناميده‌اند که اغلب به نظر ايشان بايد واضح‌ترين مثال‌هایی باشند که گويا رحمن‌بابا از حافظ «دزدی» کرده. نمونه‌های او را از ديدگاه اقتباس و استقبال تحت مذاقه و بررسي قرار مي‌دهيم:

حافظ:

از کيمياء مهر تو زر گشت روی من

آری! به يمن لطف شما خاک زر شود

رحمن بابا:

چی بي زر کز زير رخسار زما د خاورو

عاشقی نه وه په باب زما کيمياء وه

بيت بالا را مي‌توان استقبال رحمن‌بابا از شعر حافظ پنداشت، ولي استعمال دو اصطلاح مرتبط عرفاني يعني «کيمياء» و «زر» به همين مفهوم تحول عرفاني در اشعار عرفاني صدها شاعر ديده مي‌شود که اغلب حافظ خود آن را به طور استقبال به کار برده است. صرف به چند مثالي از ديوان شمس اکتفا مي‌کنيم که بالترتيب از غزل‌های شماره ۹۰۹، ۲۴۸۱، ۱۲۱۵، ۲۷۵۸، ۲۸۲۸ و ۳۰۷۱ گرفته شده‌اند:

ز کيمياء عجب آيد که زر کند مس را

مسي نگر که به هر لحظه کيمياء سازد

اي قطب اين هفت آسيا هم کان زر هم کيمياء

اي عيسي دوران بيا بر ما بخوان افسون خوش

رو تو به کيمياء جان مس وجود خرج کن

تا نشوی از او چو زر در غم نیم پولکی

گفتم که مکن نهان از این مس

ای کفو تو زر و کیمیا نی

مس هستیت چو موسی نه ز کیمیاش زر شد

چه غم است اگر چو قارون به جوال زر نداری

چه باشد آن مس مسکین چو کیمیا آید

که او فنا نشود از مسی به وصف زری

می پردازیم به مثال دیگری از آقای سیاه سنگ:

حافظ:

گل در بر و می بر کف و معشوق به کام است

سلطان جهانم به چنین روز غلام است

رحمن بابا:

چی د خنگه می دلبر، په لاس کی جام دی

نن اورنگ د زمانی زما غلام دی

در این شعر هر دو عارف خصلت رندی خود را بیان می کنند. تفاوت در این است که در شعر حافظ استعاره تعمیم به کار رفته و از یک برداشت عمومی حکایت می کند؛ زیرا مطلب او از سلطان جهان کدام شخص خاص نیست، در حالی که رحمن بابا از استعاره نی، بل از صنعت شعری استخدام کار گرفته، چون رندی وی اشاره به اورنگ یعنی اورنگزیب پادشاه مغولی هند است که فرمانروای معاصر رحمن بابا بود و بارها به قلمرو جغرافیایی رحمن بابا تاخت و تاز کرده. بنابراین رحمن بابا برخلاف حافظ یک واقعیت را بیان می کند نه یک خیال را.

حافظ:

ساقیا عشرت امروز به فردا مفعن

یا ز دیوان قضا خط امانی به من آر

رحمن بابا:

ته چی دا رنگی اوږدی وعدی کړی

کشکی راوړی ما ته خط د امانی

مخاطب حافظ ساقی است، ولی از رحمن بابا نیست، اما صرف نظر از آن یگانه وجه مشترک بین دو شعر کاربرد اصطلاح خط امانی است که خود در رابطه با تأمل به کار برده می شود. محض استعمال اصطلاحات عرفانی دلالت به استقبال نمی کند.

حافظ:

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

رحمن بابا:

بی له عشقه چه می پری شه د پوزی

گنه نور له جملگی قیده آزاد یم

این دو شعر اصل پابندی به عشق عارفانه را بیان می کنند، ولی جز همین وجهه مشترک هیچ همگونی در میان آنها نیست. حافظ فاش می گوید و از گفته خود دلشاد است، او از دو جهان صحبت می کند، و صحبت او از بندگی عشق است، ولی رحمن بابا به هیچ یکی از این مفاهیم اشاره نمی کند جز یک اشاره عمومی به وابستگی به عشق.

حافظ:

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست

جز این خیال ندارم، خدا گواه من است

رحمن بابا:

هر زیارت لره چی خُمه، مراد ته پی

زه زایر د میخانی او حرم نه یم

تفاوت روشن بین این دو شعر در این است که در شعر رحمن بابا خداوند مخاطب قرار می گیرد، ولی در شعر حافظ خداوند به گواهی خواسته شده، بنابراین اظهار عشق در آن به دیگری است. جز مطلب اظهار عشق و آن هم به دو محبوب متفاوت در بین این دو شعر هیچ شباهتی دیده نمی شود. حتی استعاره های آن هم متفاوت اند.

حافظ:

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را؟

رحمن بابا:

مخ دی بی خط و بی خاله هسی زیب کا

چی پی هیخ حاجت د خط و د خال نشته

باز هم یگانه وجه مشترک بین این دو شعر صرف کاربرد اصطلاح معمول خال و خط است که به هیچ صورت معیار همگونی مطلب دو شعر را نمی رساند، خاصیت این که حافظ به فحوای عبارات «عشق ناتمام» و «جمال مستغنی» اشاره صریح به شاهد یا محبوب الهی می کند، در حالی که مخاطب رحمن بابا مشهود است نه شاهد.

حافظ:

بدم گفתי و خورسندم، عفاک الله نکو گفתי

جواب تلخ می‌زیبد لب لعل شکرخا را

رحمن بابا:

هغه شونډی چی خوړی دی تر شکرو

د شکنځلوی عار نه کړی عاشقان

با وجود کاربرد استعاره‌های مشترک مروج و معمول عرفانی تفاوت‌های عمده در مثال‌های بالا موجود است که حتی اطلاق اصطلاح استقبال بر آن‌ها هم ممکن موجب رضایت هر شاعر را برآورده نسازد.

بخش دوم و سوم انتقادات آقای سیاه‌سنگ باالترتیب «دزدیدن اندیشه یا plagiarism در پوشش تظاهر اندر تغافل و قاچاق تکنیک یا shadowing نامیده‌اند و مدعی‌اند که برخی از سرودهای {سروده‌های} بابا نشانه‌هایی از “رندی” هنر حافظ را در خود نهفته دارند».

این‌ها نمونه‌های بارز از تحمیل معانی و مفاهیم بر عبارات و استعاره‌های شعری است. در بسیاری از این اشعار که قسماً از اشتباهات املایی هم متضرر شده‌اند، به سختی می‌توان ربطی بین معانی و اندیشه‌های دو شاعر را یافت، مگر آن‌که تعاریف مقبول و معروف را در انحصار یکی و خارج از حیطه استعمال دیگری بدانیم. چون شمار این اشعار خیلی زیاد است صرف با ذکر چند نمونه آن اکتفا می‌کنیم:

حافظ:

به بوی زلف و رخت می‌روند و می‌آیند

صبا به غالیه‌سای و گل به جلوه‌گری

رحمن بابا:

له هوسه د هر گل کره خدا شوه

چه پی ولید د ستا د حسن گلستان

برگردان:

از هوس در خانه هر گل خنده شگفت

همین که نگاهش به گلزار سیمای تو فتاد

در بیت اول «کره» هم به معنای خانه و منزل است (زما کره، ستا کره، د هر گل کره)، هم به معنای دقت (کره کتنه) به کار می‌رود، و هم در مورد خنده صریح که مفهوم قهقهه را می‌رساند (په کره کره خدا). ترجمه روان آن دو بیت می‌تواند چنین باشد: با دیدن گلستان حسنت هر گل در هوس خندیدن بشگفت.

شعر حافظ به دو حس بویایی و بینایی اشاره می‌کند و به رفت‌وآمد باد صبا و گل، که بهترین نمونهٔ لف و نشر و تشبیهات زیبا را در این شعر به کار برده. در حالی که رحمن بابا یک مطلب نسبتاً ساده را در استعارهٔ معمولی به کار برده که صرف زیبایی گل و رخ یار را باهم تشبیه کرده. مگر برای بیان چنین یک تخیل نسبتاً ساده رحمن بابا در محیط خود هیچ مثالی را یافته نمی‌توانست که باید حتماً سراغ حافظ به شیراز می‌رفت؟ مگر همین مطلب در یکی از عام‌ترین لندی‌های پشتو زبانزد عام نیست؟ «په باغ کی مه گرځه دلبره/ کلاب شرمیری مخ په پانو پتوینه». توجیه این مثال آقای سیاه‌سنگ «لقمه را دور سرگشتاندن و به دهان بردن» را ماند.

حافظ:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

رحمن بابا:

سالکان چه د جهان تماشه کاندی
له جهاننه یی مطلب جهان آرا دی
برگردان:

سالکان که تماشای این جهان ورزند
آماج شان ز جهان جهان آراست

حافظ از خود و دربارهٔ خود می‌گوید که بنا بر (تحول عارفانه) از روی رخ (زیبای) محبوب (الهی) جهان را چنین زیبا می‌بیند، در حالی که صحبت رحمن بابا دربارهٔ سالکان است و می‌گوید سالکان (راه طریقت) آنگاه که تماشای جهان را می‌کنند، مطلب‌شان ستایش زیبایی‌های جهان نیست، بل (از طریق آن) آرایشگر زیبایی‌های جهان را می‌ستایند.

در میان اشعار حافظ و رحمن بابا استعاره‌هایی به کار رفته که از یک چشمهٔ عرفانی آب خورده‌اند و استعمال همگون آن‌ها در اشعار همهٔ عرفا به کثرت و وفرت دیده می‌شود که برخی از این‌ها در سیاق استقبال به کار رفته‌اند؛ مثلاً در این دو بیت:

حافظ:

فراق و وصل چه باشد، رضای دوست طلب

که حیف باشد از او غیر او تمنایی

رحمن بابا:

رنج راحت د عاشقانو واره ته یی

دا درواغ دی چه وصال دی یا هجران

همین آب خوردن از یک چشمه عرفانی است که شعر بالای حافظ را در دریف استقبالیه‌ها از شاعر دیگری قلمداد کرد که سروده‌اند:

عاشق زارم مرا با کفر و با ایمان چه کار

کشته یارم مرا با وصل و با هجران چه کار

ولی بیشتر تشبیهات برای بیان افکار معمولی با کاربرد معمولی صرف روی تصادف پهلوی هم می‌افتند که نه دلالت به اقتباس می‌کنند و نه به دزدی، مثلاً:

حافظ:

مستی عشق نیست در سر تو

رو که تو مست آب انگوری

رحمن بابا:

د رحمان شراب له عشقه

نه انگور، نه له عنبه

برگردان:

باده رحمان از عشق

نه ز انگور، نه ز عنب

علت همه مستی‌ها در وفرت (عشق ورزیدن) یا اثری از تعاملات کیمیاوی‌اند که شامل انگور مخدرات و مسکرات می‌شود یا روحی‌اند که شامل ذکر و تسبیح و ساز آواز می‌شوند. پس بیان این واقعیت را نمی‌توان در انحصار یک شاعر خاص قلمداد کرد.

آقای سیاه‌سنگ برای اثبات یک پیش‌فرض نادرست تعبیری را بالای اشعار رحمن بابا تحمیل کرده‌اند تا وجوه تشابه میان اشعار او را با اشعار حافظ بزرگتر جلوه دهند و توانسته باشد که رحمن بابا را به‌زعم خود به «دزدی» (ادبی) متهم سازند، ولی اشتباه بزرگتر او این است که او شعر عروضی شرقی را به ترازوی اصطلاحات تحقیقاتی (معمول غربی) وزن کرده‌اند.

در شعر عروضی به عاریت گرفتن استعاره‌ها طبق اصول علم بدیع از روش‌های تضمین، اقتفا، استقبال، تقریظ و تقلید به وفرت دیده می‌شود که کاربرد آن هرگز انحصاری پنداشته نمی‌شود و هرگز دلالت به سرقت ادبی نمی‌کند؛ بل علامت محبت، دوستی، تمجید و تحسین بین شعرا پنداشته می‌شود.

بعضاً چنین استقبال در هم‌نوایی با شاعران طریقت تصوف اظهار می‌شد. استقبال رندان طریقت چشتیه که رحمن بابا بدان منسوب بود با افکار و نظریات ده‌ها شاعر سرزمین گسترده هند که به زبان‌های فارسی دری، هنداوی و اردو شعر می‌سرودند نمونه روشنی از این تعامل است؛ چنان‌که همین شیوه رندی رحمن بابا را شعرای بعد از او چون اسدالله غالب تقلید و استقبال کرده‌اند:

رحمن بابا:

چې کمند يې نه جلب لری نه واگی
خود به پریوزی عاقبت شهسوار د عمر
میرزا غالب:

رو میں بے رخس عمر کہاں دیکھئے تھے
نی حاتھ باگ پر بے نه پا بے رکاب میں

چنین رابطه هم نوایی بین ملک الشعرا قاری عبدالله و صائب تبریزی و همچنان میان قاری و کلیم
همدانی هم موجود است:

صائب:

ای رخت شسته تر از دامن مهتاب بهار
چشم مخمور تو گیرنده تر از خواب بهار
قاری:

ای پر از گل ز رخت دامن مهتاب بهار
صرف زیبایی تو رنگ گل و آب بهار
کلیم:

دل یوسف نژادان یوسف چاه زرخدانت
گریبان چاک می روید گل از شوق گریبانت
چنان خواهم به مستی کام از لعل لب ت گیرم
که گردی از نمک باقی نماند در نمکدانت
قاری:

مذاق تالخ ما شیرین نشد از شکرستان
که بخت تیره روزان شور گرید از نمکدانت
کلامت یافت فیضی از کلیم خوشنوا قاری
ید بیضا نماید در غزل طبع سخندانت
کلیم:

نخل امید ز بار افتاده است
با غم از چشم بهار افتاده است
همه آه کلیم از پی دوست

گرد دنبال سوار افتاده است

قاری:

در پی دامن یار افتاده است

دست من گرچه ز کار افتاده است

کرده قاری هوس طرز کلیم

"گرد دنبال سوار افتاده است"

ایجاد صنعت شعری استقبال یا سرودن شعر مقفا در میان اشعاری که به دو زبان مختلف سروده می‌شوند کار دشوار است؛ زیرا تفاوت ترکیب کلمات از نگاه ساختار حروف علت (آوایی) یا vocalic با حروف صحیح یا صامت consonantal مشکل ایجاد می‌کند.

این تفاوت خصوصاً بین ترکیبات آوایی زبان پشتو و فارسی دری موجود است که در زبان دری خوشه‌های صامت یا consonantal cluster در آغاز کلمه نمی‌آیند و هرگز از دو صامت پی‌هم تجاوز نمی‌کند، درحالی‌که در زبان پشتو بدون محدودیت می‌توان کلمات را با سه صامت پی‌هم به کار برد. این مشخصه صوتی بین دو زبان همگونی و انطباق کامل بحرهای هجایی و عروضی را مشکل می‌سازد. ناگزیریم که همگونی اندیشه‌های عرفانی در اشعار زبان‌های مختلف را استقبال در معنی بپنداریم و بپذیریم.

آقای سیاه‌سنگ از همین خلای تفاوت زبان‌ها استفاده کرده غزلیات رحمن‌بابا را طوری به دری ترجمه یا به قول خودش «برگردانده» اند تا بیشترین شباهت استعاره‌ها در آن‌ها نمایان شود و او توانسته باشد که از راه تحمیل همگونی‌ها بر تعابیر غزلیات رحمن بابا در کج‌قلمی پیش‌فرض نادرست خود را به اثبات برسانند. ایشان در واقع خواسته‌اند سر را به اندازه کلاه عیار کنند، نه برعکس.

بنابراین اگر همین اشعار رحمن‌بابا همانند اشعار سعدی، خواجه، اوحدی، ساوجی، خوسفی و... به زبان فارسی دری سروده می‌شدند بدون شک آن‌ها را استقبالیه قلمداد می‌کردند که چنین هم است. پس گناه رحمن‌بابا این است که غزلیات استقبالیه خود را به زبان پشتو سروده‌اند و رنه هرگز به دزدی محکوم پنداشته نمی‌شد.

در نهایت امر این سنگ سیاه تعصب خود آقای سیاه‌سنگ بالای استدلال بی‌پایه خودش می‌افتد. عجب این‌که مطلب همان شعر رحمن‌بابا را که آقای سیاه‌سنگ کوشیده توسط آن رحمن‌بابا را به «نداشتن» خصلت صداقت به دروغ‌گویی محکوم کند در حق خود آقای سیاه‌سنگ صدق می‌کند. او رحمن‌بابا را در کنایه تمسخر کرده «ستر» یعنی بزرگ خوانده می‌نویسند: «رحمان بابای بزرگ می‌فرماید: اگر گناه خودت مانند کوه بزرگ باشد/ با نیرنگ نیرنگ، کوه را بال مگس کنی/ گر کسی ترازوی انصاف به دستت دهد/ خر چموش خود و اسب دیگری را یکسان سازی.

مگر می‌توان این را یک تصادف دانست که رحمن‌بابا جواب نقد آقای سیاه‌سنگ را در فقره آغازین نوشته‌اش به او ارایه می‌کنند. همان آغاز را در انجام حسن ختام با هم می‌خوانیم:

که دی خپله گناه غټه لکه غړوی

په حيله حيله به غر د مچ وزر کړې
که څوک تله د انصاف په لاس کې درکړي
خپل ټټو او د بل آس به برابر کړې

آيا مي توان عارف طريقت چشتيه و صوفي با شيوه رندي را به نداشتن جرات اخلاقي متهم کرد؟
آن که در برابر فرمانروايان عصر خود بي باکانه بي پروا بود و برخلاف حافظ هرگز در مدح کسی
مدحيه نسرو، آن که در برابر مال و منال دنيايي بي اعتنا بود، آن که به اولين صفت خداوند رحمن
نام مانده شده بود و نامش را هميشه به همان املای قرآنی مي نوشت، آنکه دلش همواره از عشق
محبوب الهي مالا مال و لبريز بود. بلي، مردی با چنين اوصاف مي تواند به وضاحت و صراحت تام
جواب سياه کاری های آقای سياه سنگ را از زير خاک تحويل او دهد:

چی د څنگه می دلبر، په لاس کی جام دی

نن اورنگ د زمانی زما غلام دی

###

